

ایران و سازمان همکاری شانگهای:

هژمونی و ضد هژمونی

* امیر محمد حاجی یوسفی

** مرضیه سادات الوند

چکیده

با تأسیس سازمان همکاری شانگهای در سال ۲۰۰۱، یکی از مباحث مهم واکنش دیگر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به ویژه قدرت‌های بزرگ بود. هریک از این کشورها تلاش کردند موضع خود را در مورد سازمان همکاری شانگهای تدوین و سیاست خود را در قبال آن مشخص سازند. ایران از جمله این کشورها بود که به سبب همجواری منطقه‌ای می‌توانست تحت تأثیر پیامدهای شکل‌گیری این سازمان قرار گیرد و اعلام کرد خواهان عضویت در این سازمان است و در این راه تلاش کرد و بالاخره موفق شد در سال ۲۰۰۵ به عضویت ناظر در این سازمان درآید. سؤال اصلی این مقاله این است که مهم‌ترین عامل تأثیرگذار بر تصمیم ایران مبنی بر عضویت در

* دکتر امیر محمد حاجی یوسفی دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی می‌باشد. (amyousefi@yahoo.com).

** مرضیه سادات الوند دانش‌آموخته روابط بین‌الملل از دانشگاه شهید بهشتی می‌باشد. (malvand60@yahoo.com).

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال سوم، شماره دوم، بهار ۱۳۸۷، صص ۱۹۴-۱۶۳.

سازمان همکاری شانگهای چه بوده، اهداف ایران در عضویت در این سازمان چیست و کدام نظریه بهتر می‌تواند این رفتار را تبیین نماید؟ فرضیه اصلی مقاله این است که ایران تحت تأثیر و با استفاده از شرایط ایجادشده در ساختار نظام بین‌الملل (تضعیف هژمونی جهانی امریکا و ایجاد فرصتی ساختاری)، با اتخاذ سیاست عضویت در سازمان همکاری شانگهای به دنبال مقابله با هژمونی‌گرایی امریکا در سطح جهانی - که جزء سیاست‌های اعمالی روسیه و چین نیز هست - و در نتیجه تضمین امنیت ملی خود می‌باشد و مفهوم هژمونی و نظریه‌های ساختاری بهتر می‌توانند این رفتار را تبیین نمایند. افزون بر این، عضویت در سازمان همکاری شانگهای می‌تواند زمینه‌های برقراری هژمونی منطقه‌ای ایران را در خاورمیانه فراهم نماید. واژه‌های کلیدی: سازمان همکاری شانگهای، سیاست خارجی ایران، هژمونی و ضد هژمونی، چین، روسیه، امریکا، خاورمیانه.



مقدمه

مذاکرات پنج کشور چین، روسیه، تاجیکستان، قزاقستان و قرقیزستان در آوریل ۱۹۹۶ در شهر شانگهای، به انعقاد موافقت‌نامه‌ای با عنوان «موافقت‌نامه اعتمادسازی در زمینه نیروهای نظامی در مناطق مرزی» منجر شد که به پیمان شانگهای یا شانگهای - پنج معروف گردید. جلسات بعدی اعضای شانگهای - پنج در سال‌های بعد نیز ادامه یافت تا اینکه در پنجمین جلسه در پانزدهم ژوئن ۲۰۰۱، اعضا به تأسیس سازمان همکاری شانگهای تصمیم گرفتند. تأسیس این سازمان در واقع نویددهنده نخستین منطقه‌گرایی بود که از دید بسیاری از محققان، برای مقابله با تهدیدهای امنیتی غیرستنی در جهان پساجنگ سرد شکل می‌گرفت. هدف اصلی این سازمان همان‌گونه که در منشور آن بیان شده، مبارزه با سه شرّ تروریسم، جدایی‌طلبی و افراط‌گرایی بود.

با شکل‌گیری این سازمان، یکی از مباحثی که اهمیت داشت واکنش دیگر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به‌ویژه قدرت‌های بزرگ بود. معمولاً منطقه‌گرایی، همگرایی جدید و تشکیل سازمان‌ها و پیمان‌های منطقه‌ای (به‌ویژه آنها که بیشتر خصلت سیاسی و امنیتی دارند)، هرچند می‌تواند معلول بسیاری عوامل باشد، اما موجب پیامدهایی در سطوح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای می‌شود. بر این اساس، هریک از کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، تلاش کردند موضع خود نسبت به سازمان همکاری شانگهای را تدوین و سیاست خود را در قبال آن مشخص سازند. ایران از جمله این کشورها بود که به‌سبب همجواری منطقه‌ای می‌توانست تحت تأثیر پیامدهای شکل‌گیری این سازمان قرار گیرد. با توجه به رویکرد اصلی ایران بعد از انقلاب اسلامی در عدم عضویت در اتحادهای منطقه‌ای^(۱) و با توجه به سیاست

خارجی این کشور مبتنی بر اصل نه شرقی، نه غربی و سیاست عدم تعهد، به نظر می‌رسید ایران خود را از این سازمان دور نگه دارد تا به هیچ وجه در رقابت قدرت‌های بزرگ درگیر نشود. اما سیاست ایران، نه تنها دوری از این سازمان نبود، بلکه اعلام کرد خواهان عضویت در آن است. ایران در این راه تلاش کرد و بالاخره موفق شد در سال ۲۰۰۵ به عضویت ناظر در این سازمان درآید و در حال حاضر نیز به شکل جدی به دنبال عضویت کامل در این سازمان است.

به عبارت دیگر سؤال اصلی مقاله این است که مهم‌ترین عامل تأثیرگذار بر تصمیم ایران مبنی بر عضویت در سازمان همکاری شانگهای چه بوده؟ اهداف ایران در عضویت در این سازمان چیست و کدام نظریه بهتر می‌تواند این رفتار را تبیین کند؟ فرضیه اصلی مقاله این است که ایران تحت تأثیر و با استفاده از شرایط ایجادشده در ساختار نظام بین‌الملل (تضعیف هژمونی جهانی امریکا و ایجاد یک فرصت ساختاری)، با اتخاذ سیاست عضویت در سازمان همکاری شانگهای به دنبال مقابله با هژمونی‌گرایی امریکا در سطح جهانی (که جزء سیاست‌های اعمالی روسیه و چین نیز هست) و در نتیجه تضمین امنیت ملی خود می‌باشد و مفهوم هژمونی و نظریه‌های ساختاری بهتر می‌توانند این رفتار را تبیین کنند. افزون بر این، عضویت در سازمان همکاری شانگهای می‌تواند زمینه‌های برقراری هژمونی منطقه‌ای ایران در خاورمیانه را فراهم نماید.

برای بررسی این سؤال و واریسی صحت فرضیه، ابتدا با استفاده از رویکرد ساختاری، به بررسی مختصر شرایط ساختاری نظام بین‌الملل پس از جنگ دوم جهانی با بهره‌گیری از مفهوم «هژمونی» می‌پردازیم و نشان می‌دهیم مفهوم هژمونی و نظریه‌های مربوط به آن بهتر می‌توانند سیاست جمهوری اسلامی ایران در پیوستن به سازمان همکاری شانگهای را تبیین کنند. بخش دوم به شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای در شرایط جدید نظام بین‌الملل می‌پردازد. در بخش سوم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (عامل تأثیرگذار و اهداف) مبتنی بر عضویت در سازمان همکاری شانگهای در شرایط جدید نظام بین‌الملل، مورد بررسی قرار می‌گیرد. بخش چهارم و نتیجه‌گیری، به چشم‌انداز هژمونی ایران در خاورمیانه اشاره می‌کند.

چهارچوب نظری: ساختار نظام بین‌الملل و سیاست خارجی ایران

نظریه‌های مختلف در مورد عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی بیشتر به سه گروه نظریه‌های سیستمی (ساختاری)، نظریه‌های رفتاری (فردی)^(۲) و نظریه‌های تلفیقی که سعی در به هم پیوستن عوامل سیستمی و رفتاری دارند، قابل تقسیم هستند. در سطح رفتاری، توجه اصلی به عاملیت انسانی به عنوان بازیگری دارای قصد و نیت است. در این سطح، سیاست‌گذاران و نظام باور^۱ آنان به عنوان مهم‌ترین عامل شکل‌دهنده به سیاست خارجی مورد توجه قرار می‌گیرد. سطح دوم عبارت از ساختار بین‌المللی است که از طریق آن دولت‌ها با نظام بین‌الملل تعامل می‌یابند. ساختار به کنش‌ها در سطح رفتاری و بیشتر به صورت مستقل از نیت و قصد، شکل می‌دهد. به عبارت دیگر، کنش‌ها و رفتارها در زمینه ساختار درک می‌شوند و متأثر از آن هستند. در سطح سوم، به پیوند دو سطح رفتاری - ساختاری نظر افکنده می‌شود. این سطح نه رفتاری و نه ساختاری بلکه رفتاری - ساختاری است.

برخی برای تبیین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بیشتر به نظریه‌های ساختاری توجه نموده و سعی کرده‌اند با توجه به تحولات نظام بین‌الملل به توضیح نوسان‌های در جهت‌گیری سیاست خارجی ایران بپردازند.^(۳) برخی دیگر از نظریه‌پردازان برای تبیین سیاست خارجی ایران توجه اصلی خود را به عوامل داخلی و رفتاری معطوف داشته و سیاست خارجی ایران را ادامه سیاست داخلی آن دانسته‌اند.^(۴) برخی دیگر از نظریه‌پردازان نیز به هر دو عوامل رفتاری و ساختاری توجه نموده و سعی کرده‌اند با تلفیقی از عوامل مختلف داخلی و بین‌المللی، به تبیین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بپردازند.^(۵)

در این مقاله برای بررسی سیاست و رفتار خارجی ایران (مورد مطالعاتی: عضویت در سازمان همکاری شانگهای)، از نظریه ساختاری بهره می‌بریم. به عبارت دیگر، معتقدیم می‌توان سیاست خارجی ایران را با تحولات در سطح ساختار نظام بین‌الملل، بهتر تبیین کرد. این نظریه بر این باور است که رفتار و سیاست خارجی کشورها توسط شرایط نظام بین‌الملل شکل داده می‌شود. از این رو، دولت‌ها با

توجه به الزامات نظام بین‌الملل سیاست‌هایی را برای حفظ خود و جایگاهشان در آن نظام در پیش می‌گیرند. یکی از نگارندگان در جای دیگر با استفاده از نظریه رئالیسم ساختاری و *التز*، به تبیین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پرداخته و نشان داده که چگونه تغییر نظام دوقطبی به نظام شبه تک‌قطبی، بر سمت‌گیری سیاست خارجی ایران تأثیرگذار بوده است.^(۶) در این مقاله این کار را با استفاده از مفهوم هژمونی انجام می‌دهیم. به عبارت دیگر، با مفروض گرفتن اینکه: (۱) پس از جنگ دوم جهانی به بعد، یک نظام بین‌الملل هژمونیک وجود داشته و (۲) این نظام هژمونیک رو به افول بوده است، نشان می‌دهیم چگونه ایران از برخی مقاطع^۱ یا آنچه نظریه‌پردازان نظام جهانی «فرصت‌های ساختاری»^۲ نامیده‌اند، در راستای پیشبرد منافع ملی خود به صورت عام و تضمین امنیت ملی به صورت خاص، بهره برده است.^(۷)

مفهوم هژمونی را نخستین بار آنتونیو گرامشی آن‌هم در مباحث داخلی به کار برد. از دید *هاروی*، مفهوم هژمونی گرامشی به اندازه‌ای مبهم هست که موجب تعبیر مختلف شود.^(۸) از دید او، دو تعبیر از هژمونی با استفاده از آرای گرامشی از همه مشهورتر است: نخست آنکه برخی می‌گویند هژمونی به معنای آن است که قدرت سیاسی حاکم، مورد رضایت هم واقع شود. این تعبیر از هژمونی در مقابل مفهوم سلطه - قدرت سیاسی که با زور حاکم شده - قرار می‌گیرد. در تعبیر دوم، برخی می‌گویند هژمونی ترکیب خاصی از اجبار و رضایت است که در اجرای قدرت سیاسی، آمیخته است. اما به ادعای اکثر مفسران دیدگاه‌های گرامشی، مهم‌ترین تعبیری که از هژمونی شده عبارت است از تسلط همراه با رضایت.^(۹) به عبارت دیگر، هژمونی به معنای یک نظام کنترل اجتماعی و به‌ویژه کنترل طبقات و گروه‌های پایین‌دستی جامعه بدون استفاده از زور است. در این نظام اجتماعی، طبقات پایین جامعه تابع و زیردست بودن سیاسی و اقتصادی خود را رضایتمندانه می‌پذیرند بدون اینکه نظم اجتماعی یا جهانی موجود را زیر سؤال ببرند. می‌توان گفت این وضعیت هژمونی وضعیتی روانی شامل نوعی پذیرش نظم اجتماعی -

1. Conjunctures
2. Structural Opportunities

سیاسی یا جنبه‌ای از آن نظم است که البته ضرورتاً آشکار هم نیست.^(۱۰) از دید گرامشی اگر نیروی اجتماعی‌ای باشد که دیگران جهان‌بینی آن را بپذیرند، این نیروی اجتماعی دارای هژمونی است.

مفهوم هژمونی توسط افرادی چون رابرت کاکس و استفان گیل در تحلیل روابط بین‌الملل نیز مورد استفاده قرار گرفت. البته در نظریه‌های روابط بین‌الملل دو تعبیر از هژمونی دیده می‌شود: تعبیر نخست مربوط به نظریه‌های رئالیستی و لیبرالی است که در چهارچوب نظریه ثبات هژمونیک تبلور یافته است. اما دیدگاه دوم توسط نومارکسیست‌ها یا کسانی که به نظریه‌پردازان نوگرامشین در روابط بین‌الملل معروف شده‌اند، ارائه شده است. نقطه اشتراک هر دو نظریه این است که هژمونی را در مقابل سلطه به‌کار می‌برند. به عبارت دیگر، هژمونی همان تسلط همراه با رضایت است. تفاوت این دو در آن است که گروه اول معتقدند قدرت مسلط یا هژمونیک بدون منافع خاصی وارد صحنه می‌شود تا در زمان‌های بی‌ثباتی بین‌المللی، رهبری را برعهده گیرد. به عبارت دیگر هژمون به‌عنوان مجری قانون (البته قانون بی‌طرف) که همه آن را پذیرفته‌اند، تلقی می‌شود و در برخی موارد وجود آن ضروری است. اما نظریه‌پردازان گروه دوم، بی‌طرفی هژمون در عرصه بین‌المللی را نمی‌پذیرند و به دنبال نشان دادن منافع پشت پرده آن در رهبری بین‌المللی هستند.^(۱۱) هر دو گروه از نظریه‌پردازان قبول دارند آمریکا پس از جنگ دوم جهانی هژمونی نظام بین‌الملل بوده است، هرچند در مورد شکل آن و همچنین صعود و افول آن با هم اختلاف نظر دارند. نظریه‌های رئالیستی صرفاً به برتری قدرت هژمون نظر دارند و معتقدند اگر کشوری تنها قدرت برتر باشد آن را می‌توان هژمون نامید.^(۱۲) اما نظریه‌های نومارکسیستی به سبب تأکید بر بُعد رضایت در هژمونی معتقدند هژمونی آمریکا پس از جنگ دوم جهانی هژمونی واقعی نبوده است. برای نمونه، آریگی^۱ معتقد است: «هرچند هژمونی واقعی در نظام جهانی باید مبتنی بر قدرت جمعی باشد که در آن بازی با حاصل جمع مثبت وجود داشته و همه اطراف و نه تنها هژمون، سود می‌برند، اما هژمونی آمریکا به‌ویژه پس از جنگ دوم جهانی

مبتنی بر ترکیبی از اجبار و رضایت قرار داشته است».^(۱۳) یا سمیر/امین معتقد است امریکا دارای یک هژمونی نادرست^۱ بوده هرچند نظریه‌هایی را که مدعی افول هژمونی امریکا هستند، نقد می‌کند.^(۱۴) این مقاله با جمع دیدگاه رئالیستی و نومارکسیستی معتقد است زمانی می‌توان به یک کشور هژمون گفت که در نظام جهانی (در سطح جهان) یا نظام بین‌المللی (در سطح منطقه‌ای) تنها قدرت برتر باشد که برتری‌اش مبتنی بر ترکیبی از اجبار و رضایت است. به عبارت دیگر، اگر قدرت برتر دیگری وجود داشته باشد، یا اگر برتری آن مبتنی بر رضایت نباشد، هژمون محسوب نمی‌شود.

از دید این مقاله نیز ویژگی عمده هژمونی امریکا پس از جنگ دوم جهانی این بوده که اجبار و اجماع در رهبری جهانی آن درهم آمیخته است؛ به عبارت دیگر، امریکا از زور و همچنین رضایت برای پیشبرد رهبری جهانی بهره برده است. البته از دید هاروی، همان‌گونه که استفاده از اجبار در سیاست و رهبری جهانی امریکا به وفور دیده می‌شود و از این رو می‌توان آن را تنها دولت یاغی جهان نامید، اما رضایت نیز نقش کلیدی داشته زیرا اگر رضایت نبود هژمونی امریکا نمی‌توانست تاکنون ادامه داشته باشد.^(۱۵)

در این مقاله با استفاده از (و همچنین تکمیل) نظریه والرشتاین در مورد هژمونی امریکا پس از جنگ دوم جهانی تاکنون، نشان می‌دهیم این هژمونی دارای دو مرحله صعودی و افولی بوده است. مرحله صعودی هژمونی جهانی امریکا از بعد از جنگ دوم جهانی آغاز و تا اواخر دهه ۱۹۶۰ ادامه دارد^(۱۶) اما پس از ۱۹۶۸ میلادی، مرحله افولی هژمونی امریکا شروع می‌شود. به ادعای نگارندگان، در این مرحله برخی فرصت‌های ساختاری قابل مشاهده است که مورد استفاده بعضی دولت‌ها - از جمله ایران - برای تأمین منافعشان قرار گرفته است.

نظریه‌پردازانی چون والرشتاین و هاروی معتقدند ایجاد هژمونی امریکا در نظام بین‌الملل دارای یک روند طولانی تاریخی بوده است. هاروی، هژمونی امریکا را در سه مقطع ۱۹۴۵-۱۸۷۰ با عنوان صعود امپریالیسم بورژوازی، ۱۹۷۰-۱۹۴۵ با عنوان

1. False Hegemony

هژمونی امریکا و ۲۰۰۰-۱۹۷۰ با عنوان هژمونی نولیبرال، مورد بررسی قرار می‌دهد.^(۱۷) والرشتاین نیز معتقد است هژمونی امریکا از رکود اقتصاد جهانی در ۱۸۷۳ آغاز شده است. از دید او، از این زمان افول هژمونی بریتانیا آغاز و امریکا و آلمان با کسب سهم بزرگ‌تری از بازار جهانی، به‌سوی هژمونی گام برداشتند. به عبارت دیگر، امریکا و آلمان در فاصله سال‌های ۱۸۷۳ تا ۱۹۱۴ از نظر سهم در تولید جهانی از بریتانیا پیشی گرفتند و به مرکز بخش‌های اقتصادی عمده مانند فولاد و اتومبیل (در امریکا) و پتروشیمی (در آلمان) درآمدند. جنگ جهانی اول و دوم موجب شد آلمان که به دنبال ایجاد یک امپراتوری جهانی بود از پا درآید و امریکا بتواند با ایجاد نظام سیاسی و اقتصادی جهانی در رأس آن قرار گیرد. هرچند امریکا و شوروی در مقابله با آلمان نازی در جنگ دوم در جبهه متحدین قرار داشتند، اما بعدها به‌سبب تحولاتی که رخ داد از هم جدا شدند و نظام بین‌المللی جنگ سرد ایجاد شد. در این نظام بین‌المللی جدید، امریکا قدرت هژمون در بلوک غرب بود که تقریباً بر دوسوم کره زمین گسترش داشت.^(۱۸)

اما همان‌گونه که نظریه‌پردازان نوگرا مشین معتقدند، هر هژمونی همزاد ضد هژمونی است. به عبارت دیگر، هژمونی سازنده ضد هژمونی است و از این رو هژمونی امریکا به‌سبب تحولاتی که پس از جنگ دوم جهانی رخ داد، همزمان فرآیند افول خود را نیز آغاز کرد.^(۱۹) از دید والرشتاین، چهار تحول موجب سایش و چالش هژمونی امریکا شد که به ترتیب عبارتند از جنگ ویتنام، انقلاب جهانی ۱۹۶۸، فروپاشی شوروی در ۱۹۸۹ و حادثه یازدهم سپتامبر (۲۰۰۱). البته نگارندگان بر این باورند که انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ نیز باید در میان عوامل چالشگر هژمونی امریکا گنجانیده شود که توضیح آن خواهد آمد. پس در مجموع، پنج عامل موجب افول تدریجی هژمونی جهانی امریکا شد که در زیر توضیح آن می‌آید.

والرشتاین بر این باور است که شکست امریکا در جنگ ویتنام نخستین و بزرگ‌ترین ضربه به هژمونی جهانی امریکا بود. اهمیت جنگ ویتنام در این بود که امریکا از تمام توان نظامی خود (به‌جز سلاح هسته‌ای) برای شکست مردم ویتنام (که قبلاً با استعمار ژاپن و فرانسه نیز جنگیده بودند) استفاده کرد اما نتوانست موفق

شود. این بزرگ‌ترین ضربه را به اعتماد به نفس و پرستیژ جهانی امریکا وارد ساخت. این جنگ همچنین ضربه بزرگ اقتصادی برای امریکا محسوب می‌شود «زیرا تقریباً ذخایر طلای امریکا در این جنگ هزینه شد».^(۲۰)

دومین ضربه به هژمونی امریکا با وقایع ۱۹۶۸ در غرب که والرشتاین آن را «انقلاب جهانی» می‌نامد، به امریکا وارد شد. حوادث مه ۱۹۶۸ در فرانسه که به سقوط ژنرال دوگل انجامید و حوادث همزمان با آن در امریکا، انگلستان، ایتالیا، مکزیک، بلژیک، لهستان، یوگسلاوی و کشورهای دیگر، در واقع به‌عنوان حادثه یا انقلابی جهانی تصور می‌شود که قصد داشت تا دنیا را به‌شکلی دیگر بسازد. ایدئال‌های این انقلاب بیشتر سوسیالیستی، محافظه‌کارانه و جهان‌سوم‌گرا بود. انقلاب جهانی ۱۹۶۸ پایانی بر ثبات پس از جنگ سرد و آغازی بر حوادث دهه ۱۹۷۰ در نظام بین‌الملل بود. یکی از مهم‌ترین مسائل مورد اعتراض دانشجویان و کارگران در این حوادث جنگ ویتنام بود. انقلاب ۱۹۶۸ نه تنها هژمونی / امپریالیسم امریکا را در ویتنام و کشورهای دیگر بلکه تبانی این کشور با شوروی در یالتا را نیز محکوم کرد.^(۲۱) این مسئله موجب تضعیف پایه‌های توافق‌نامه یالتا گردید که امریکا پایه‌های نظام جهانی تحت هژمونی خود پس از جنگ دوم را بر آن قرار داده بود.

سومین ضربه از دید نگارندگان، توسط انقلاب اسلامی در ایران بر پیکره هژمونی امریکا نواخته شد. در واقع همان‌گونه که هالیدی بیان کرده در ۱۹۸۰-۱۹۷۴، حداقل چهارده دولت جهان‌سومی بر اثر انقلاب، سقوط کرده و حکومت‌های انقلابی ملی به قدرت رسیدند.^(۲۲) آریغی در مقاله‌ای با اشاره به شکست امریکا در جنگ ویتنام و اشاره به انقلاب‌ها و شورش‌های مختلف در جهان سوم، آن را نشانه‌ای قوی از افول هژمونی امریکا می‌داند.^(۲۳) یکی از این انقلاب‌ها در ایران اتفاق افتاد. مهم‌ترین ویژگی انقلاب اسلامی ایران این بود که نظام بین‌الملل موجود را مورد چالش قرار داد و خواهان تغییر وضع موجود گردید. این نظام جهانی نه تنها امریکا بلکه شوروی را نیز شامل می‌شد. انقلاب اسلامی و تداوم آن در ایران نشان از عدم موفقیت امریکا به‌عنوان برترین قدرت نظامی، در به‌زانو درآوردن دولتی کوچک در جهان سوم دارد. به‌طور خلاصه می‌توان گفت به دو دلیل انقلاب اسلامی موجب تضعیف هژمونی امریکا شد. نخست آنکه با وقوع

انقلاب اسلامی و سرنگونی حکومت پهلوی که متحد امریکا در منطقه بود، امریکا مجبور شد به طور مستقیم در منطقه مهم خاورمیانه حضور پیدا کند و این هزینه‌های امریکا را افزایش داد و افول هژمونی امریکا را تسریع بخشید.^(۲۴) دوم اینکه انقلاب اسلامی با آرمان‌هایی در عرصه‌های سیاسی (مخالفت با نظام دوقطبی در قالب شعار نه شرقی - نه غربی)، اقتصادی (سیاست خودکفایی اقتصادی ایران و مخالفت با فرهنگ مصرف‌گرایی و دیگر ویژگی‌های اقتصادی مطرح‌شده بلافاصله پس از انقلاب) و فرهنگی (مخالفت با ارزش‌های فرهنگی امریکایی و غربی)، در مقابله با منافع امریکا قرار می‌گرفت و به‌ویژه مشروعیت آن را تضعیف کرد.^(۲۵)

از دید والرشتاین و برخلاف تصور غالب، فروپاشی شوروی نیز موجب چالش هژمونی امریکا شد. فروپاشی شوروی هرچند تنها و مهم‌ترین خطر و منبع تهدید امریکا را از بین برد، اما مهم‌ترین توجیه ایدئولوژیک برای هژمونی امریکا را نیز از میان برداشت. این از دید والرشتاین موجب حمله سال ۱۹۹۱ به عراق شد که نتیجه آن شکست و سرنگونی صدام نبود. در واقع امریکا به‌عنوان ابرقدرت جهانی نتوانست یک قدرت متوسط منطقه‌ای را شکست دهد. «آیا یک قدرت هژمونی می‌تواند راضی به این باشد که در مقابل یک قدرت متوسط به تساوی دست یابد؟»^(۲۶) سمیر امین نیز هرچند با استدلالی متفاوت، معتقد است فروپاشی کمونیسم موجب چالش نظام سرمایه‌داری در مرحله جهانی شدن به رهبری امریکا شد.^(۲۷) از دید او، بحران کنونی در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی شده به‌سبب واگرایی و افول سه زیرسیستمی است که مبنای رشد اقتصادی پس از جنگ دوم جهانی بود یعنی دولت رفاه در غرب، رشد اقتصادی جهان سوم در چهارچوب پروژه باندونگ و مدل اقتصاد «سرمایه‌داری بدون سرمایه‌دار» شوروی در بلوک شرق. امین معتقد است فروپاشی شوروی دست سرمایه‌داری جهانی را باز گذاشت تا چهره خشن خود را بار دیگر نشان دهد که در حال حاضر شاهد آن هستیم و این مرحله جدیدی از تضادهای درونی سرمایه‌داری و بحران جهانی آن است؛ این مطلب هرچند ممکن است در راستای منافع کوتاه‌مدت طبقه سرمایه‌دار جهانی و همچنین امریکا باشد، اما نشان‌دهنده هژمونی نادرست این کشور است، زیرا آن را مجبور می‌کند به اقدامات نظامی روی آورد.^(۲۸) البته امین بر این باور نیست که هژمونی

امریکا به زودی از بین خواهد رفت.^(۲۹)

آخرین چالش هژمونی امریکا در سال ۲۰۰۱ و حمله تروریستی به نیویورک اتفاق افتاد. مهم‌ترین نتیجه‌ای که از این حمله می‌توان گرفت این بود که مخالفت با امریکا در عرصه جهانی زیاد شده و در واقع مشروعیت آن زیر سؤال رفته است. این مسئله موجب شد امریکا به استفاده از زور و قدرت نظامی مجبور شود. اشغال افغانستان و سپس عراق نشان از این واقعیت دارد. بنابراین نگارندگان بر این باورند مهم‌ترین نشانه تضعیف هژمونی امریکا در حال حاضر استفاده گسترده آن از ابزارهای اجبارآمیز است. یکجانبه‌گرایی امریکا، مخالفت با معاهدات بین‌المللی، حمله به افغانستان، اشغال عراق و عدم موفقیت در اجبار یک قدرت منطقه‌ای مانند ایران در تبعیت از اهداف و منافع آن، همگی نشان از تضعیف جدی هژمونی امریکا دارد.^(۳۰)

این مقاله ضمن پذیرش اینکه روند افول تدریجی امریکا واقعیت انکارناپذیری است، (هرچند ادعان دارد همچنان تنها ابرقدرت جهان است) بر این باور است که در خلال این روند افولی، فرصت‌های ساختاری برای دیگر بازیگران بین‌المللی از جمله ایران ایجاد شده است. ایران نیز در تقاضا برای پیوستن به سازمان همکاری شانگهای به دنبال استفاده از این فرصت ساختاری برآمد. به عبارت دیگر، سیاست ایران در پیوستن به سازمان همکاری شانگهای که خلاف اصل اساسی سیاست خارجی آن در نیوستن به اتحادهای منطقه‌ای بود، در این زمینه یعنی ایجاد فرصت ساختاری برای حرکت ضدهژمونیک در مقابل هژمونی رو به افول امریکا، قابل تبیین است و مفهوم هژمونی و ضدهژمونی و نظریه‌های عمدتاً اقتصاد سیاسی بین‌الملل به‌ویژه نوگراشین‌ها بهتر می‌توانند این رفتار را تبیین کنند. در مجموع اولویت‌های جدید سیاست خارجی چین و روسیه به‌عنوان دو قدرت جهانی به‌ویژه تأکید بر مقابله با نفوذ امریکا در آسیای مرکزی از یک سو و مخالفت با شکل‌گیری نظام بین‌الملل تک‌قطبی به رهبری این کشور از سوی دیگر و چالش‌های هژمونی امریکا به‌ویژه در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر (شامل عدم موفقیت طرح خاورمیانه بزرگ به‌ویژه درگیری امریکا در عراق و افغانستان)، فرصت ساختاری مناسبی را به وجود آورد که کشورهای دیگر قدرت مانور بیشتری پیدا کرده و می‌توانند از آن

در راستای منافع ملی خود بهره بگیرند.

در بخش‌های بعدی ضمن اشاره به زمینه‌های شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای، نشان می‌دهیم چگونه ایران با تقاضای عضویت در این سازمان، از این فرصت ساختاری ایجادشده بهره‌برداری کرد. همچنین در بخش پایانی و نتیجه‌گیری، با استفاده از این چهارچوب مفهومی و نظری، چشم‌انداز استفاده ایران از این فرصت ساختاری در ایجاد هژمونی منطقه‌ای خود در خاورمیانه را بررسی می‌کنیم.

شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای در بستر تحولات ساختاری نظام بین‌الملل سازمان همکاری شانگهای با هدف مبارزه با تهدیدات امنیتی جدید، با گردهمایی سران کشورهای روسیه، چین، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان در سال ۱۹۹۶ در شهر شانگهای، تحت عنوان گروه شانگهای - ۵ پا به عرصه ظهور گذاشت. ریشه‌های اساسی تشکیل این سازمان را می‌توان در جریان مذاکرات مرزی شوروی و چین و تلاش برای عادی‌سازی روابط دوجانبه در دهه ۱۹۸۰ دنبال کرد.^(۳۱) طی پنج اجلاس در قالب این گروه،^۱ چین و همسایگان آن در منطقه آسیای مرکزی توانستند در حل و فصل اختلاف‌های مرزی و پیشرفت مکانیسم‌های همکاری منطقه‌ای به توافق‌هایی دست یابند. از جمله می‌توان به توسعه اقدامات اعتمادسازی امنیتی در نواحی مرزی، مبارزه با تهدیدهای غیرسنجی و جدید، مبارزه با تروریسم بین‌المللی، قاچاق موادمخدر و دیگر جرایم فراملی، مخالفت با جدایی‌طلبی ملی و تندروی مذهبی و ارتقای همکاری‌های تجاری و اقتصادی براساس منافع متقابل و برابری اشاره کرد.^(۳۲)

نکته قابل توجه درخصوص سازمان همکاری شانگهای این است که برخلاف اکثریت سازمان‌های منطقه‌ای یا بین‌المللی که با اهدافی تعیین‌شده اقدام به تأسیس و برقراری نهادها و ایجاد دستورالعمل‌های کاری می‌نمایند، مجمع شانگهای دیدگاهی تدریجی‌گرا در این زمینه اتخاذ نمود که سبب شد اعضا، همکاری خود را از

۱. این اجلاس‌ها عبارتند از: اجلاس شانگهای (۱۹۹۶)، اجلاس مسکو (۱۹۹۷)، اجلاس آلماتی (۱۹۹۸)، اجلاس بیشکک (۱۹۹۹) و اجلاس دوشنبه (۲۰۰۰).

حل و فصل مسائل مرزی آغاز کنند به طور تدریجی و با مرور زمان، با کسب اعتماد و اطمینان نسبت به یکدیگر، به سایر مسائل و موضوعات مشترک، توسعه دهند.^(۳۳) بدین ترتیب اعضای سازمان به طور تدریجی برای غنی کردن برنامه کار مجمع تلاش کردند و با افزایش شمار مسائل و موضوعات مشترک، برای دستیابی به مرحله‌ای جدید اما منطقی از مکانیسم شانگهای، دامنه همکاری‌های خود را توسعه دادند. در ششمین اجلاس سازمان در ژوئن ۲۰۰۱، ازبکستان با موافقت پنج عضو به جمع اعضای سازمان پیوست. بدین ترتیب با الحاق ازبکستان به مجمع شانگهای در این اجلاس، شانگهای-۵ به سازمان همکاری شانگهای تغییر نام یافت و در پی آن بر گسترش همکاری‌ها در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، امنیتی و تجاری تأکید شد؛ حتی شورایی به نام شورای هماهنگ‌کنندگان ملی به منظور هماهنگی فعالیت‌های دولت‌های عضو در سطح دوجانبه و چندجانبه ایجاد گردید. پیوستن ازبکستان به مجمع شانگهای به طور رسمی تأییدکننده این است که روند شانگهای از چهارچوب مسائل مربوط به مرز چین و شوروی سابق خارج شده چراکه ازبکستان با جمهوری خلق چین هم‌مرز نیست و منافع کاملاً متفاوتی این کشور را به پنج کشور دیگر نزدیک می‌کند.

در اجلاس بعدی سران در سن پترزبورگ آیین‌نامه سازمان تصویب شد و اهداف و اصول اساسی و زیربنایی سازمان تدوین و مشخص گردید. از جمله مهم‌ترین اهداف سازمان عبارتند از: تقویت اعتماد متقابل، گسترش همکاری‌ها در ابعاد منطقه‌ای و بین‌المللی، مقابله مشترک با تروریسم، جدایی طلبی، افراط‌گرایی، قاچاق مواد مخدر و سلاح و سایر فعالیت‌های فراملی غیرقانونی و همچنین مهاجرت‌های غیرقانونی، حفظ و گسترش روابط با سایر کشورها و سازمان‌های بین‌المللی. همچنین اصول اساسی و زیربنایی سازمان که اقدامات سازمان براساس آن پی‌ریزی می‌شود عبارتند از: توجه به هدف و اصول منشور ملل متحد، احترام کشورها به استقلال یکدیگر، پشتیبانی از یکپارچگی سرزمینی یکدیگر، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، عدم به‌کارگیری زور یا تهدید به کاربرد زور به صورت دوجانبه، برابری همه اعضا، پاسخگویی به همه مسائل از راه مشورت، عدم تعهد و جهت‌گیری نکردن بر ضد کشور دیگر، باز بودن در برابر جهان بیرونی و مشارکت

با دیگر کشورها و سازمان‌های مرتبط بین‌المللی یا منطقه‌ای.^(۳۴)

تأسیس سازمان همکاری شانگهای فرصت مغتنمی برای کشورهای عضو ایجاد کرد تا با بهره‌گیری از روند نزولی هژمونی امریکا از یک‌سو و تشکیل یک بلوک قدرتمند آسیایی در قالب همگرایی منطقه‌ای از سوی دیگر، از شکل‌گیری نظام بین‌المللی تک‌قطبی مبتنی بر هژمونی امریکا جلوگیری کنند و بدین شکل موجب تسریع حرکت به سمت شکل‌گیری یک نظام بین‌الملل چند قطبی با حضور روسیه و چین شوند.

چین و روسیه، دو کانون عمده قدرت در سازمان همکاری شانگهای، با اتخاذ استراتژی همگرایی راهبردی از دهه ۱۹۹۰، تلاش مشترکی را برای تعدیل قدرت هژمونیک ایالات متحده و جلوگیری از تک‌قطبی شدن نظام بین‌الملل، آغاز کردند. این دو قدرت درصدد برآمدند با تقویت این سازمان، خلأ قدرتی را که پس از فروپاشی شوروی در آسیای مرکزی ایجاد شده بود و امریکا تلاش می‌کرد آن را پر کند، با حضور قدرتمند خود جایگزین کنند. حضور و نفوذ فزاینده امریکا در آسیای مرکزی، پس از حوادث ۱۱ سپتامبر برای چین و روسیه بسیار ناخوشایند بوده است. واقعیت امر این است که هم چین و هم روسیه، آسیای مرکزی را بخشی از حیات خلوت یا منطقه نفوذ خود تلقی می‌کنند؛ بر این اساس بدیهی است از احتمال دائمی شدن حضور امریکا در آسیای مرکزی به شدت نگران باشند و هر دو به کاهش یا حتی حذف حضور و نفوذ امریکا در منطقه تمایل دارند.^(۳۵)

اگرچه ورود روسیه به سازمان همکاری شانگهای نتیجه طبیعی مذاکرات مرزی و اعتمادسازی بین چین و روسیه بوده است، اما آنچه روسیه را به همکاری گسترده در سطح سازمان مجاب می‌سازد، تهدیدات منطقه‌ای و بیشتر فرامنطقه‌ای است که این کشور را پس از فروپاشی شوروی با چالش‌های زیادی مواجه ساخته است. روسیه با عضویت در سازمان همکاری شانگهای به دنبال دستیابی به اهدافی چون کنترل تهدیدهای منطقه‌ای، بالا بردن ظرفیت خود در مدیریت تحولات منطقه‌ای، تنگ کردن حوزه نفوذ امریکا و کنترل حضور چین در منطقه است. بدیهی است اولویت نخست روسیه در پیوستن به این سازمان، نیل به منافع ملی باشد. از نظر امنیت ملی، منطقه جنوبی روسیه در درجه نخست اهمیت قرار دارد؛ به‌ویژه مناطق

آسیای مرکزی و قفقاز که در آنها افراط‌گرایی مذهبی شیوع دارد. یکی از دلایل حل نشدن بحران چین، حمایت نیروهای افراطی مذهبی از شورشیان چین است. همچنین مسائلی چون قاچاق مواد مخدر و قاچاق اسلحه برای روسیه بسیار مشکل‌آفرین شده است.^(۳۶) بنابراین در سطح منطقه‌ای نگرانی‌های روسیه به تروریسم، جدایی‌طلبی و افراط‌گرایی خلاصه می‌شود، اما این مسائل مهم‌ترین موضوعاتی نیستند که روس‌ها را به ایجاد سازمان همکاری شانگهای متقاعد کرده باشند. روس‌ها برای مقابله با این تهدیدها سازمان مهم‌تری تحت عنوان پیمان امنیت جمعی در اختیار دارند. بنابراین، به نظر می‌رسد آنچه روس‌ها را بیشتر به همکاری با چین در تأسیس سازمان همکاری شانگهای علاقه‌مند کرده باشد، در چهارچوب دو هدف اصلی سیاست خارجی آن، یعنی افزایش رشد اقتصادی و افزایش قدرت جهانی، قابل فهم است.^(۳۷) از یک سو می‌توان گفت یک عامل تأثیرگذار مهم بر روابط روسیه با کشورهای پسا شوروی، اروپا، چین و ایران، مسئله انرژی است که بُعد اقتصادی دارد. از سوی دیگر، روسیه برای افزایش قدرت جهانی خود و مقابله با تک‌قطبی شدن نظام بین‌الملل، به متحدی استراتژیک در مسائل جهانی نیاز دارد. همکاری روسیه با چین از یک سو و ایران از سوی دیگر بیشتر به سبب اشتراک منافع این سه کشور در جلوگیری از نفوذ آمریکا در منطقه آسیای مرکزی است.

روس‌ها برای باورند آمریکا بعد از اشغال افغانستان، استراتژی عقب‌راندن مسکو و کاهش تسلط و نفوذ آن بر کشورهای منطقه را دنبال می‌کند. این حضور و ایجاد پایگاه‌های نفوذ در آسیای مرکزی و کمک‌های مالی آمریکا به کشورهای منطقه و به دنبال آن دخالت‌های آمریکا در اوضاع سیاسی منطقه، نه تنها برای روسیه بلکه برای قدرت دیگر شرق یعنی چین نیز بسیار خطرناک است. به تعبیری می‌توان اوج سیاست خارجی روسیه را رؤیای تحقق ابرقدرتی و مقابله با آمریکا دانست. در این راستا یکی از اهداف بلندمدت روسیه از تشکیل این سازمان، ائتلاف‌سازی برای اهداف بین‌المللی خود می‌باشد. روسیه بسیار مایل است در این منطقه، وزن تعادلی ژئوپولتیکی در مقابل آمریکا ایجاد شود و سازمان همکاری شانگهای را بهترین وسیله برای دستیابی به این اهداف می‌داند. از دید یک کارشناس سیاست خارجی روسیه، «مهم‌ترین اختلاف روسیه با آمریکا بر سر نفوذ آمریکا در منطقه اطراف

روسیه است. روسیه به طور یقین با عضویت اوکراین، گرجستان و آذربایجان در ناتو مخالف است و با استفاده از تصمیم ازبکستان برای برچیدن پایگاه نظامی امریکا در این کشور، روسیه به دنبال زمینه‌سازی خروج نیروهای امریکایی از آسیای مرکزی است.^(۳۸) روسیه ترجیح می‌دهد در مقابل زیاده‌خواهی‌های امریکا در آسیای مرکزی، با چین همکاری کند و کشورهای منطقه را به همکاری بیشتر با اعضای این سازمان ترغیب نماید؛ اگرچه علاوه بر اینها، خطر توسعه‌گرایی و گسترش نفوذ چین در آسیای مرکزی نیز موجبات نگرانی دولتمردان روس را سبب شده و هر از چند گاهی مجبور به چشم‌پوشی از تهدیدات چینی‌ها شده‌اند، اما از نظر روس‌ها، بنیادگرایی اسلامی و امکان انتقال حکومت کشورهای آسیای مرکزی به اسلام‌گرایان تندرو و از همه مهم‌تر تهدید غرب و گسترش نفوذ ناتو، خطر واقعی‌تر و نزدیک‌تری است که تداوم اتحاد استراتژیک با چین را توجیه می‌کند.^(۳۹)

از دید بسیاری از محققان، تأسیس سازمان شانگهای از سه نظر برای چین حائز اهمیت بوده است:^(۴۰) (۱) چین با تهدید فعالیت‌های استقلال‌طلبانه مسلمانان این کشور در استان سین‌کیانگ و همچنین مسئله تروریسم مواجه است و شکل‌گیری سازمان شانگهای می‌تواند تضمینی برای امنیت این کشور باشد. بر این اساس چین و اعضای سازمان شانگهای تلاش کرده‌اند امنیت متقابل خود را در مقابل تروریسم جهانی تضمین کنند.^(۴۱) از این رو شاهدیم یکی از سه محوری که در منشور سازمان آمده، مبارزه با سه شر است که یکی از آنها تروریسم است. (۲) وجود نفت در آسیای مرکزی برای چین که در حال حاضر به واردات انرژی وابسته است (و این وابستگی افزایش نیز خواهد یافت)، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. با شکل‌گیری شانگهای، چین می‌تواند همکاری روسیه و کشورهای منطقه را در این مورد تضمین کند. (۳) چین می‌تواند از طریق تأسیس سازمان شانگهای امیدوار باشد در ایجاد یک نظام بین‌الملل چندقطبی از طریق گسترش روابط سه‌جانبه میان چین، روسیه و امریکا، می‌تواند مؤثر باشد؛ به عبارت دیگر چین به دنبال برقراری نوعی مناسبات باثبات با امریکا در سطح بین‌المللی از یک‌سو و همکاری استراتژیک با روسیه (از طریق سازمان همکاری شانگهای) از سوی دیگر است.^(۴۲) از این طریق چین به‌عنوان یک قدرت جهانی در حال صعود می‌تواند از شکل‌گیری هرگونه

اتحادی حول روسیه یا امریکا علیه خود جلوگیری کند و ایجاد نظام چندقطبی را امکان‌پذیر سازد.^(۴۳)

تا پیش از تأسیس سازمان همکاری شانگهای، چین از حضور رسمی و فعال در پیمان‌های همکاری امنیتی خودداری می‌کرد، اما تشکیل این گروه در راستای اهداف منطقه‌ای و بین‌المللی این کشور و به‌منظور تأمین منافع حیاتی آن، حکایت از تغییر استراتژی دفاعی - امنیتی چین دارد. امروزه چین به‌طور فعالانه در جست‌وجوی جایگاه جدیدی در عرصه بین‌المللی است؛ اگرچه هنوز با چالش‌های بسیاری روبه‌روست، اما اکنون از نظر اقتصادی، علمی، فنی و نظامی کشور قدرتمندی به‌شمار می‌آید و در صحنه سیاست بین‌الملل جایگاه بسیار مؤثری دارد.

چین به دلایل استراتژیکی مهمی به شدت از محاصره استراتژیکی خود توسط امریکا نگران است و پایگاه‌های نظامی امریکا در مناطق مختلف اطراف قلمرو خود را تهدیدی اساسی علیه امنیت و منافع خویش ارزیابی می‌کند؛ به‌ویژه حضور امریکا در منطقه آسیای مرکزی را مغایر با امنیت نظامی و منافع اقتصادی خود می‌داند. از این رو تلاش می‌کند با تقویت هرچه بیشتر سازمان همکاری شانگهای، از آن به‌عنوان اهرم قدرت استفاده کند. از دیدگاه چین، این سازمان می‌تواند به گسترش نفوذ سیاسی و اقتصادی چین در منطقه آسیای مرکزی منجر شده و عمق استراتژیک چین را در هنگام مقابله با ناآرامی‌های احتمالی در آینده، در شرق استان سین‌کیانگ، گسترش دهد. از سوی دیگر سازمان همکاری شانگهای می‌تواند ابزار مناسبی برای مقابله چین با سیاست‌های امریکا در آسیای مرکزی محسوب شود. در واقع یکی از مهم‌ترین اهداف چین از تقویت سازمان شانگهای تضمین امنیت دستیابی به منابع انرژی آسیای مرکزی و نیز فراهم ساختن بازارهای جدید برای کالاهای خویش است.

با افزایش قدرت اقتصادی چین، اشتباهی ژئواستراتژیک آن نیز گسترش بیشتری پیدا می‌کند. اولویت اساسی چین در حال حاضر بر حفظ صلح در آسیای مرکزی و ارتباط صلح‌آمیز با قدرت‌های جهانی با هدف ارتقای رشد اقتصادی خود، متمرکز شده است.^(۴۴)

مسکو و پکن همواره با تصریح بر این امر که کشورهای منطقه می‌توانند

مشکلات منطقه‌ای خود را در قالب همگرایی منطقه‌ای به‌خصوص از طریق سازمان شانگهای حل کنند، تلاش کرده‌اند مانع گسترش حضور و نفوذ هرچه بیشتر ایالات متحده در منطقه به‌بهبانۀ مبارزه با تروریسم شود. موضع‌گیری‌های این دو کشور در جریان اجلاس سال ۲۰۰۶ سازمان همکاری شانگهای و ارائه بیانیه مشترک در اجلاس سران، نشان‌دهنده اوج مخالفت سران دولت‌های عضو از دخالت ایالات متحده در مسائل منطقه‌ای است.

از سوی دیگر به‌نظر می‌رسد مهم‌ترین انگیزه کشورهای آسیای مرکزی در پیوستن به سازمان همکاری شانگهای، تأمین منافع امنیتی بوده است. این کشورها امیدوارند سازمان نقش ویژه‌ای را درخصوص سه عامل شر یعنی تروریسم، افراط‌گرایی و جدایی‌طلبی ایفا کند و از آنجا که به تنهایی قادر به حفظ امنیت خود نیستند، از سازمان به‌عنوان یک قالب امنیتی برای تأمین منافع خود استقبال کردند. در عین حال این کشورها به توسعه اقتصادی خویش از راه کسب کمک‌ها و سرمایه‌گذاری‌های تجاری و اقتصادی چین و روسیه امیدوارند. از طرفی این کشورها بر این گمانند تا بتوانند از رقابت‌های چین، روسیه و آمریکا در منطقه بهره بگیرند و ضمن حفظ استقلال و منافع خود، نفوذ آنها را در منطقه تعدیل کنند. انقلاب‌های رنگین در منطقه این کشورها را متوجه ضعف و آسیب‌پذیری خود در قبال تهدیدهای داخلی و مداخله‌های خارجی (آمریکا) نموده و سبب شده این کشورها گرایش بیشتری به همکاری منطقه‌ای در قالب سازمان شانگهای نشان دهند.

بنابراین با عنایت به اولویت‌ها و منافع اعضای سازمان در آسیای مرکزی و توجه به گسترش نفوذ ایالات متحده در منطقه با پیگیری سیاست‌های گسترش ناتو به شرق، طبیعی است چین و روسیه اختلاف‌نظرها و تضاد منافع خود را در منطقه به سویی نهاده و به یک همکاری استراتژیک در قالب سازمان همکاری شانگهای روی آورند. چین و روسیه توسعه نفوذ و حضور آمریکا در منطقه را هم‌مرزی این کشور با خود تلقی می‌کنند، بنابراین نگاه ویژه‌ای به تحولات منطقه داشته و در این جهت همکاری همه‌جانبه‌ای را با کشورهای منطقه برای مقابله با هژمونی و یک‌جانبه‌گرایی آمریکا و ایجاد نظام چندقطبی قدرت در جهان آغاز کرده‌اند.

بر همین اساس با جذب کشورهای آسیای مرکزی در چهارچوب سازمان شانگهای، تقویت پتانسیل‌های قدرت این سازمان به منظور مقابله با نفوذ امریکا در منطقه را مدنظر قرار داده‌اند؛ چنانکه اعضای سازمان بارها، تضمین امنیت منطقه‌ای و حمایت از روند حرکت به سمت نظام چندقطبی و دموکراتیک شدن روابط بین‌الملل را هدف اصلی تأسیس سازمان عنوان نموده‌اند.

ایران و سازمان همکاری شانگهای

شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای به عنوان نخستین ترتیبات امنیتی پساجنگ سرد، واکنش بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به ویژه قدرت‌های بزرگ را به همراه داشت. برخی بازیگران مهم منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از جمله مغولستان، هند، پاکستان، افغانستان، ایران و امریکا^(۴۵) از آغاز شکل‌گیری سازمان، تمایل خود را با همکاری در زمینه‌های گوناگون ابراز داشته‌اند. در سال ۲۰۰۴، با عضویت مغولستان به عنوان عضو ناظر موافقت شد. در سال بعد یعنی در ژوئن ۲۰۰۵، در دهمین اجلاس سران در شهر آستانه، اعضای اصلی سازمان به منظور تقویت و گسترش حوزه فعالیت سازمان، عضویت ناظر کشورهای هند، پاکستان و ایران را مورد تصویب قرار دادند. اصل مسلم در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در برابر سازمان‌ها و پیمان‌های امنیتی منطقه‌ای، اصل سر باز زدن و نپیوستن بوده است. حضور دو قدرت بزرگ منطقه‌ای - جهانی یعنی چین و روسیه در سازمان همکاری شانگهای که مخالف شکل‌گیری نظام تک‌قطبی بودند برای ایران که در تضاد با امریکا بود، جذابیت زیادی داشت. تصور ایران بر این بود که می‌تواند با عضویت در سازمانی که به شکل آشکار و واقعی در مخالفت با شکل‌گیری نظام تک‌قطبی قرار دارد و چالش جدی برای هژمونی جهانی امریکا محسوب می‌شود، امنیت خود را تضمین کند.

حضور دو عضو شورای امنیت در سازمان همکاری شانگهای و نامزدی هند (عضو ناظر سازمان)، برای عضویت دائم در شورای امنیت، علاوه بر افزایش قدرت بازیگری این سازمان در منطقه، ظرفیت قابل توجهی را برای ایفای نقش تعیین‌کننده آن در شکل‌گیری تحولات جهانی تولید کرده است. هرچند نباید از نظر دور داشت

همواره یکی از راهبردهای اساسی ایران در عرصه سیاست خارجی، توجه به همکاری و همگرایی منطقه‌ای با هدف برطرف‌سازی مشکلات منطقه و دستیابی به امنیت، رفاه، توسعه و شکوفایی اقتصادی برای ملت‌های منطقه بوده است، اما تغییر سیاست دیرینه ایران مبنی بر عدم عضویت در پیمان‌های امنیتی منطقه‌ای - به‌ویژه اگر قدرت‌های بزرگ در آن شرکت داشته باشند - باید دلیل اساسی‌تری می‌داشت که همانا به ادعای این مقاله، استفاده از فرصت ساختاری ضعف هژمونی آمریکا و شکل‌گیری یک سازمان ضد هژمونیک، در راستای تأمین امنیت ملی خود، بوده است.

منافع ایران و دو قدرت بزرگ عضو سازمان شانگهای یعنی روسیه^(۴۶) و چین^(۴۷) در جلوگیری از نفوذ آمریکا در آسیای جنوب غربی به‌ویژه آسیای مرکزی، موجب نزدیکی آنها به یکدیگر در چهارچوب مناسبات دوجانبه و همچنین چندجانبه در قالب سازمان همکاری شانگهای شد. ایران بدین علت خواهان عضویت در سازمان شانگهای گردید که متوجه این ویژگی - مخالفت سازمان با شکل‌گیری نظام تک‌قطبی به رهبری آمریکا - شده بود.

در زمان ریاست جمهوری حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی، ایران تقاضای عضویت به این سازمان را داد تا بتواند در مقابل هژمونی‌گرایی آمریکا مقاومت کند. هرچند سیاست خارجی دولت خاتمی بیشتر براساس تعامل با غرب و آمریکا قرار داشت و وی معتقد بود می‌توان از راه ائتلاف سازنده با غرب در راستای منافع ملی ایران و حفظ کیان جمهوری اسلامی ایران رسید و در نتیجه تأکید کمتری بر شرق داشت، اما به‌سبب مشکلاتی که در سال‌های آخر ریاست جمهوری وی در ارتباط با غرب به‌وجود آمد (اعلام ایران به‌عنوان یکی از کشورهای محور شرارت و عدم کسب نتیجه مطلوب در مذاکرات هسته‌ای با کشورهای اروپایی)، ایران تمایل خود به شرق را آشکار ساخت.^(۴۸)

روی کار آمدن دولت دکتر محمود احمدی‌نژاد موجب شد رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تا اندازه‌ای تغییر نموده و سیاست نگاه به شرق اعلام شود. از یک‌سو تجربه تعامل خاتمی با غرب مثبت نبود و ایران به‌ویژه در عرصه مذاکرات هسته‌ای جز عقب‌نشینی کار دیگری نکرده و امتیازی کسب ننموده

بود؛ از سوی دیگر به نظر می‌رسد احمدی‌نژاد می‌خواست با دولت قبلی که آن را از لحاظ سیاسی آنتی‌تز خود می‌دانست، متفاوت باشد؛ اما نکته مهم‌تر این بود که احمدی‌نژاد و یارانش به‌ویژه در عرصه سیاست خارجی همچنان به این امر اعتقاد داشتند که مسئله اساسی ایران و غرب در ماهیت نظام جمهوری اسلامی ایران است نه سیاست‌های آن.

خاتمی و همکارانش بر این اعتقاد بودند که رفتار خارجی ایران موجب بی‌اعتمادی کشورها از جمله غربی‌ها شده و می‌توان با یک ژست جدید و رفتار متعادل‌تر و همکاری‌جویانه، این جو را شکست و اعتمادسازی و تنش‌زدایی کرد. از این رو خاتمی، تز گفت‌وگوی تمدن‌ها را مطرح کرد و درصدد تنش‌زدایی و اعتمادسازی بر آمد. اما دولت احمدی‌نژاد دشمنی غرب به‌ویژه آمریکا با ایران را عمیق‌تر از اینها می‌داند و معتقد است تهدید آمریکا (که تا اندازه زیادی تحت سلطه سیاست‌های اسرائیل است) تهدیدی استراتژیک و وجودی است و از این رو تغییر رفتار ایران موجب نخواهد شد مناسبات عادلانه میان ایران و این کشورها شکل بگیرد، بلکه همان‌گونه که مذاکرات هسته‌ای نشان داده توقع‌ها و امتیازخواهی آنها را افزایش خواهد داد. از این رو احمدی‌نژاد و یارانش معتقد شدند باید سیاستی مقتدرانه‌تر و فعال‌تر در سیاست خارجی اتخاذ شود و کوتاه آمدن در مقابل غرب به ضرر منافع ملی ایران است؛ در نتیجه رفتار خارجی ایران را تغییر دادند.^(۴۹) از جمله این تغییرها، اعلام سیاست نگاه به شرق توسط دولت جدید شامل دیپلماسی فعال برای عضویت دائمی در سازمان همکاری شانگهای بود. می‌توان گفت مهم‌ترین هدف اتخاذ سیاست نگاه به شرق، موازنه غرب است.^(۵۰) سیاست‌گذاران جدید سیاست خارجی ایران معتقد هستند یکی از بهترین راه‌های مقابله با آمریکا «ایجاد اتحاد با کشورهای آسیایی» است و از این رو به‌دنبال حضور فعال در سازمان همکاری شانگهای هستند که در تقابل آشکار با نظام جهانی تحت سلطه آمریکا قرار دارد.^(۵۱) نگاهی گذرا به سخنان مقامات ایرانی به‌ویژه دکتر احمدی‌نژاد، نشان از این واقعیت دارد که هدف اصلی ایران از عضویت در سازمان همکاری شانگهای، بهره‌برداری از پتانسیل آن برای مقابله با هژمونی‌گرایی آمریکا و در نتیجه تأمین امنیت و منافع ملی ایران بوده است.

برای نمونه منوچهر متکی وزیر خارجه ایران در مراسم افتتاحیه چهاردهمین همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز در تهران در تاریخ ۸ آبان ۱۳۸۵، ضمن اشاره به اهداف ایران از عضویت در سازمان همکاری شانگهای^(۵۲) گفت: ایده این سازمان ایجاد یک نظام نوین سیاسی و اقتصادی بین‌المللی است. وی در ادامه خاطر نشان ساخت: در شرایطی که برخی کشورهای عضو و ناظر سازمان همکاری شانگهای هدف مخالفت‌ها و تهاجم سیاسی - تبلیغی قدرت‌های جهانی همچون امریکا و انگلیس واقع شده‌اند، نباید اجازه داد فرصت‌های سازنده همکاری میان کشورهای عضو و ناظر سازمان تحت تأثیر این‌گونه رفتارها قرار گیرد.^(۵۳)

علی‌اکبر ولایتی مشاور بین‌الملل آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب نیز که در سفر احمدی‌نژاد به شانگهای در سال ۱۳۸۶ برای شرکت در اجلاس سران سازمان همکاری شانگهای شرکت داشت، اذعان نمود سازمان همکاری شانگهای بیشتر به‌منظور جلوگیری از گسترش ناتو به شرق تشکیل شده و ایران از اهمیت بسیار زیادی در نیل این سازمان به اهداف خود برخوردار است. از دید وی، «مجموعه فعلی پیمان، نزدیک به نیمی از جمعیت جهان و یک‌چهارم وسعت خاک‌های جهان را دربر می‌گیرد و عظیم‌ترین منابع معدنی و آبی را دارد که اگر در کنار هم قرار گیرد، با عزم راسخ و تدبیر لازم به سمتی خواهد رفت که بزرگ‌ترین مجموعه قدرتی جهان را در خود جای خواهد داد».^(۵۴)

همچنین رئیس‌جمهور ایران در اجلاس‌های سران شانگهای در ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ به‌صورت فعال شرکت کرد و تقریباً در تمامی این اجلاس‌ها و همچنین ملاقات‌های دوجانبه با رهبران کشورهای عضو سازمان، به پتانسیل آن در مقابله با شکل‌گیری نظام تک‌قطبی و هژمونی‌گرایی امریکا اشاره نمود. البته دکتر احمدی‌نژاد در اجلاس سال ۱۳۸۵ به شکل صریح از بیان این مطلب که تأسیس سازمان همکاری شانگهای و قصد ایران در عضویت در آن، به‌سبب مخالفت با کشوری ثالث یا جلوگیری از نفوذ کشوری ثالث است، خودداری کرد.^(۵۵) اما سال بعد آشکارا بر اهمیت سازمان شانگهای در جلوگیری از نفوذ امریکا و شکل‌گیری نظام تک‌قطبی تأکید ورزید. برای نمونه وی در اجلاس سران سازمان در سال ۲۰۰۶، ضمن اعلام صریح درخواست عضویت کامل ایران در سازمان چنین گفت: «ما خواستار گسترش

سازمان همکاری شانگهای و تبدیل آن به ساختاری قدرتمند و تأثیرگذار در سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی هستیم. این سازمان باید بتواند در مقابل تهدیدها و دخالت‌های غیرقانونی و مداخله‌های نظامی سایر کشورها در منطقه ایستادگی کند.» وی همچنین در مصاحبه با خبرنگاران گفت: «پیمان شانگهای می‌تواند علاوه بر تحکیم صلح و آرامش در منطقه، نقش مؤثری در تقویت صلح و ثبات جهانی داشته و مانعی در مقابل تهدیدها و مداخله‌های غیرقانونی و زورمدارانه نظام سلطه جهانی باشد.»^(۵۶)

از این رو، نگارندگان بر این باورند با توجه به واقعیت‌های ساختاری نظام بین‌المللی مبنی بر تضعیف هژمونی جهانی امریکا، ایجاد یک فرصت ساختاری و شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای که مخالف هژمونی جهانی امریکاست، پیش از هر چیز نیاز ایران به حفظ امنیت در مقابل تهدیدهای خارجی، پیوستن آن را به سازمان همکاری شانگهای توجیه می‌کند؛ اگرچه این امر مانع برخورداری ایران از امتیازات دیگر (منافع اقتصادی، سیاسی، تجاری و فرهنگی) از پیوستن به یک اتحاد منطقه‌ای نمی‌شود، اما این عضویت می‌تواند در نهایت ایران را با چین و روسیه متحد کند؛ سناریویی که از قدرت تهدید امریکا علیه ایران می‌کاهد و در عین حال که ایران به سایه امنیتی روسیه و چین پناه می‌برد، منجر به کاهش قدرت امریکا در خلیج فارس و آسیای مرکزی خواهد شد.^(۵۷) به عبارت دیگر، با تقویت پیوندهای سیاسی و اقتصادی ایران با اعضای سازمان همکاری شانگهای، خصوصاً چین و روسیه، منافع این کشورها در هم گره خورده و این مسئله روسیه و چین را وامی‌دارد نسبت به عوامل و اختلال‌های متخاصم خارجی که منجر به برهم زدن ثبات در ایران می‌شوند، بی‌تفاوت نمانند.^(۵۸)

در مجموع همکاری‌های فزاینده چین و روسیه و تمایل آنها به مقابله با نفوذ امریکا در آسیای مرکزی، ایران را به همکاری بیشتر در این سازمان ترغیب می‌کند تا با بهره‌گیری از این ترس ژئوپلیتیکی دو کشور، به اهداف منطقه‌ای خود که بر محور تضمین امنیت منطقه‌ای استوار شده است، نزدیک شود. ایران به‌خوبی می‌داند دور نگاه داشتن امریکا از آسیای مرکزی و شکل‌گیری نظام بین‌الملل چندقطبی، از هدف اصلی اعضای شانگهای به‌ویژه چین و روسیه است و شانگهای در حال

تبدیل به قطب قدرت جدیدی است که در نظر دارد از شکل‌گیری هژمونی جهانی امریکا جلوگیری کند. چه بسا یکجانبه‌گرایی بیشتر امریکا، احتمال اتخاذ مواضع صریح‌تر و شدیدتر سازمان شانگهای علیه حضور امریکا در منطقه را افزایش دهد و در تقابل آشکارتری با هژمونی امریکا قرار گیرد. این سیاست‌های اعمالی و نه اعلانی قدرت‌های مطرح سازمان همکاری شانگهای، ایران را به عضویت کامل در این سازمان برای مقابله با هژمونی امریکا ترغیب می‌کند.

نتیجه‌گیری

شاید بتوان گفت مهم‌ترین معضل جمهوری اسلامی ایران در نظام بین‌الملل کنونی، تخاصم آن با تنها ابرقدرت جهان یعنی امریکاست. براساس آموزه‌های نظریه‌های ساختاری روابط بین‌الملل، هیچ کشوری نمی‌تواند در نظام بین‌الملل دوقطبی به مخالفت با دو ابرقدرت، یا در نظام تک‌قطبی به مخالفت با تک ابرقدرت پردازد مگر اینکه تصمیم بگیرد خود را منزوی کند.^(۵۹) جمهوری اسلامی ایران در نظام دوقطبی جنگ سرد و سپس در نظام شبه تک‌قطبی پس از جنگ سرد، به چنین سیاستی اقدام نمود. سیاست نه شرقی - نه غربی در نظام دو قطبی جنگ سرد از یک سو و تداوم خصومت با امریکا در نظام شبه تک‌قطبی پس از فروپاشی شوروی از سوی دیگر، نشان از اتخاذ چنین سیاستی از سوی ایران داشت.

یکی از اصول اساسی سیاست خارجی ایران عدم اتحاد با قدرت‌های بزرگ جهانی بود، اما شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای در ۲۰۰۱ و عضویت ایران در این سازمان در سال ۲۰۰۵، نشان از تغییری استراتژیک در رویکرد سیاست خارجی ایران بود. همان‌گونه که در این مقاله نشان دادیم، به سبب ایجاد فرصت ساختاری در نظام بین‌الملل در اثر تضعیف هژمونی جهانی امریکا از یک سو و شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای با عضویت دو قدرت بزرگ منطقه‌ای - جهانی که مخالف هژمونی‌گرایی امریکا بودند از سوی دیگر، ایران به عضویت در سازمان همکاری شانگهای تصمیم گرفت. استدلال اصلی مقاله این بود که تلاش ایران برای عضویت در این سازمان در راستای مقابله و ضدیت با هژمونی‌گرایی جهانی امریکا بود. از دید نگارندگان؛ عضویت ایران در سازمان شانگهای می‌تواند دو فایده

استراتژیک برای ایران داشته باشد: نخست اینکه ایران می‌تواند با حضور چین و روسیه بزرگ‌ترین معضل خود یعنی تخاصم با آمریکا را تا اندازه‌ای حل کند، به این معنا که به مخالفت با آمریکا ادامه دهد بدون اینکه در نظام بین‌الملل منزوی شود. عضویت ایران در شانگهای موجب می‌شود سرنوشت آن با اعضای این سازمان به‌ویژه دو قدرت بزرگ یعنی چین و روسیه گره بخورد و در نتیجه امنیت ایران تا اندازه زیادی (در مقایسه با گذشته) تأمین شود. به دلیل اتخاذ این سیاست است که تحلیل‌گران سیاست خارجی ایران در دوره احمدی‌نژاد برخلاف تفسیرهای مخالفان داخلی وی از جمله اصلاح‌طلبان،^(۶۰) معتقدند سیاست خارجی وی بسیار پراگماتیست و واقع‌گرا بوده است.^(۶۱)

اما فایده دوم از دید نگارندگان این است که ایران می‌تواند با پشتوانه جدید امنیتی که به سبب عضویت در سازمان همکاری شانگهای کسب کرده، به تقویت هژمونی خود در خاورمیانه هم‌زمان با تضعیف هژمونی آمریکا در این منطقه اقدام کند. همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم زمانی ایران می‌تواند در منطقه دارای هژمونی باشد که از یک سو تنها قدرت برتر منطقه باشد و از سوی دیگر بتواند با ترکیبی از زور و رضایت، برتری خود را برقرار کند. برخی به سیاست هسته‌ای ایران از یک سو و تلاش آن برای شکل‌دهی به بلوکی شیعی از سوی دیگر به عنوان دلیلی بر آغاز هژمونی‌گرایی منطقه‌ای ایران اشاره کرده‌اند.^(۶۲) این مقاله ضمن قبول اینکه چنین فرصت ساختاری در سطح منطقه به سبب تضعیف هژمونی‌گرایی جهانی آمریکا و عضویت ایران در سازمان همکاری شانگهای ایجاد شده، معتقد است در حال حاضر نمی‌توان با قاطعیت گفت ایران به دنبال هژمونی منطقه‌ای است زیرا از یک سو مدرک قطعی در مورد اینکه ایران به دنبال ساخت سلاح هسته‌ای است وجود ندارد، از سوی دیگر، شکل‌گیری یک بلوک شیعی کاملاً در تضاد با منافع ملی - اسلامی ایران قرار دارد. این امر برعکس تأمین‌کننده منافع آمریکا و برخی کشورهای عربی منطقه است که البته در این مقاله امکان بررسی آن وجود ندارد.^(۶۳)

تنها چیزی که از دید نگارندگان می‌توان گفت این است که ایران در حال حاضر به سبب تضعیف عمومی دنیای عرب، عدم موفقیت آمریکا در منطقه از یک سو و تضعیف اسرائیل از سوی دیگر و نیز کسب پشتیبانی چین و روسیه در

سطح جهانی، می‌تواند به‌عنوان یک قدرت هژمون بالقوه^۱ (کشوری که دارای قابلیت تبدیل به قدرت برتر است)، تعریف گردد.

بنابراین، از دید این مقاله با توجه به روند افول هژمونی امریکا و فرصت ساختاری ایجادشده در ساختار نظام بین‌الملل در سطح جهانی و منطقه‌ای (خاورمیانه)، ایران می‌تواند با عضویت کامل در سازمان شانگهای ضمن تداوم مخالفت با امریکا به تضمین امنیت خود پرداخته و از انزوای بین‌المللی خود جلوگیری کند. همچنین جمهوری اسلامی ایران می‌تواند با استفاده از این فرصت ساختاری و با توجه به درگیری امریکا در خاورمیانه و مشکلات متعددی که از یک سو در افغانستان و عراق با آنها روبه‌روست و از سوی دیگر به سبب ناکامی در حل منازعه اسرائیلی - فلسطینی، و با پشتگرمی که با عضویت در شانگهای به دست آورده، به دنبال تقویت نقش رهبری خود در معادلات منطقه خاورمیانه برآید و به نوعی هژمونی‌گرایی اقدام کند؛ هرچند باید صبر کرد و دید آیا جمهوری اسلامی ایران از این فرصت استفاده می‌کند یا خیر.



پی نوشت‌ها

۱. در اینجا منظور از اتحاد نوعی همکاری نظامی - امنیتی میان کشورهاست که سازمان‌های شانگهای از دید بسیاری محققان از این جمله است. رویکرد اصلی جمهوری اسلامی ایران، عدم عضویت در اتحادهای نظامی - امنیتی منطقه‌ای و جهانی بوده است. با توجه به حضور دو ابرقدرت روسیه و چین در سازمان همکاری شانگهای و محرز بودن ماهیت نظامی - امنیتی آن که در مقاله اشاره خواهد شد، درخواست عضویت جمهوری اسلامی ایران جای سؤال دارد. بنگرید به امیرمحمد حاجی یوسفی، *ایران و خاورمیانه* (تهران: مرکز بررسی‌های استراتژیک، ۱۳۸۳)، فصل اول با عنوان «اتحادسازی در سیاست خارجی ایران براساس نظریه‌های روابط بین‌الملل».

۲. در ادبیات سیاست خارجی از نظریه‌های رفتاری نام برده شده است که منظور همان نظریه‌های کارگزارمحور در مقابل نظریه‌های ساختاری است. این تقسیم‌بندی را از منبع زیر گرفته‌ام:

William Robinson, *Promoting Polyarchy: Globalization, US Intervention, and Hegemony*, (Cambridge University Press, 1996), pp. 20-21.

۳. امیرمحمد حاجی یوسفی، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای*، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۴).

۴. محمود سریع‌القلم، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، (تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۷۹).

۵. روح‌الله رمضانی، *چهارچوب تحلیلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، ترجمه علیرضا طیب، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۴).

۶. امیرمحمد حاجی یوسفی، «نظریه والتز و سیاست خارجی ایران: مطالعه مقایسه‌ای دوران جنگ سرد و پساجنگ سرد»، *فصلنامه سیاست خارجی*، زمستان ۱۳۸۱؛ امیرمحمد حاجی یوسفی، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای*، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۴).

7. T. Reifer, (ed.) *Globalization, Hegemony and Power: Antisystemic Movements and the Global System*, (Boulder: Paradigm Publishers, 2004), p. 10.

8. David Harvey, *The New Imperialism*, (Oxford: Oxford University Press, 2003), p. 37.

9. Joseph Femia, *Gramsci's Political Thought: Hegemony, Consciousness, and the Revolutionary Process*, (New York: Oxford University Press, 1981), p. 37.
10. *Ibid.*
11. Randolph Persaud, *Counter-Hegemony and Foreign Policy*, (New York: State University of New York Press, 2001), p. 40.
12. John Mearsheimer, *The Tragedy of Great Power Politics*, (New York: W.W. Norton, 2001).
13. G. Arrighi, "A Crisis of Hegemony", in S. Amin et al., *Dynamics of Global Crisis*, (New York: Monthly Review Press, 1982), pp. 55-108.
14. Samir Amin, *Capitalism in the Age of Globalization*, (London: Zed Books, 1997), p. 48.
15. David Harvey, *The New Imperialism*, (Oxford University Press, 2005), pp. 39-40.
16. Ankie Hoogvelt, (2001), *Globalization and the Postcolonial World: The New Political Economy of Development*, (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 2007), p. 50.
17. David Harvey, *Op.cit.*, pp. 42-47.
18. I. Wallerstein, "The United States in Decline?", in T. Reifer, (ed.) *Globalization, Hegemony and Power: Antisystemic Movements and the Global System*, (Boulder: Paradigm Publishers, 2004), p. 24.
19. R. Persaud, (2001), *Counter-Hegemony and Foreign Policy*, (New York: State University of New York Press, 2007), p. 65.
20. I. Wallerstein, *Op.cit.*, p. 27.
21. *Ibid.*
22. F. Halliday, *Cold War, Third World*, (London: Hutchinson Radius, 1989), p. 33.
23. Arrighi, G. *Op.cit.*, pp. 55-108.
24. David Harvey, *The New Imperialism*, (Oxford: Oxford University Press, 2003), p. 22.
25. Ankie. Hoogvelt, *Op.cit.*, p. 197-215.
26. I. Wallerstein, *Op.cit.*, p. 30.
27. S. Amin, *Capitalism in the Age of Globalization*, (London: Zed Books, 1997).
28. *Ibid.*, 37
29. *Ibid.*, 48

30. T. Reifer, (ed.) *Globalization, Hegemony and Power: Antisystemic Movements and the Global System* (Boulder: Paradigm Publishers, 2004), p. 10.

۳۱. مرضیه سادات الوند، زمینه‌های شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای و پیامدهای امنیتی آن بر ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، تیرماه ۱۳۸۶.

32. Zhao Hausheng, "Establishment and Development of Shanghai Cooperation Organization", *SIIS Journal*, Shanghai Institute for International Studies, 9, 6 (February 2002).

33. Christopher Len *Anarchy and the Barriers to Community Regional Cooperation In the Post-Cold War Era Shanghai Cooperation Organization*, Uppsala University, June 2004, p. 52.

34. Shanghai Cooperation Organization, 2004/01/07, <http://www.fmprc.gov.cn/eng/topics/sco/t57970.htm>

35. Eugene Rumer, "China, Russia and the Balance of Power in Central Asia", *Strategic Forum*, No. 223, November 2006, *Institute for National Strategic Studies, National Defense University*, www.ndu.edu/inss

36. Z. Hausheng, *Op.cit.*, p. 34.

37. Celeste Wallander, "Russian Transimperialism and Its Implications", *The Washington Quarterly*, 30, 2, Spring 2007, pp. 107-122.

38. Dmitri Trenin, "Russia Redefines Itself and Its Relations with the West", *The Washington Quarterly*, 30, 2, Spring 2007, pp. 95-105.

39. Celeste Wallander, *Op.cit.*, pp. 107-122.

40. Kevin Sheives, "China Turns West: Beijing's Contemporary Strategy Towards Central Asia", *Pacific Affairs*, 29, 2, Summer 2006.

41. Jusuf Wanandi, "China and Asia Pacific Regionalism", in Kokburn Ryosei & Wang Jisi, eds., *The Rise of China and a Changing East Asian Order* (Tokyo: Japan Center for International Exchange, 2004), pp. 37-48.

42. Tie Jun Zhang, "China: Towards Regional Actor and World Player", in M. Farrell et.al., *Global Politics of Regionalism: Theory and Practice*, (London: Pluto Press, 2005), pp. 240-243.

43. Avery Goldstein, *Rising to the Challenge: China's Grand Strategy and International Security*, (Stanford: Stanford University Press, 2005), Chapter 5.

44. Paul Godwin, "China as Regional Hegemon?", in Jim Rolfe (ed.), *The Asia-Pacific in Transition*, (Honolulu: Asia-Pacific Center for Security Studies, 2004).

۴۵. ایالات متحده نیز از جمله کشورهایی است که برای عضویت ناظر در سازمان

درخواست کرده است.

46. Julia Snegur, Julia, "Iran and Russia: An Ambiguous Relationship", in Michel Korinman and John Laughland, eds., *Shia Power: Next Target Iran?*, (London: Vallentine M. Academic, 2007), p. 44.

47. Feng Wang, Feng, "China's Ties With Iran and Its National Interests", in *Op.cit.*, pp. 58-59.

48. A. Ehteshami and Mahjoob Zweiri, *Iran and the Rise of Its Neoconservatives*, (London: I.B. Tauris, 2007).

۴۹. امیرمحمد حاجی یوسفی، «انقلاب اسلامی و تغییر و تدویم در سیاست خارجی ایران» در: جلال درخشه (گردآورنده)، *گفتارهایی درباره انقلاب اسلامی ایران*، (تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۷.

50. Sanam Vakil, (2006), "Iran: Balancing East against West", *The Washington Quarterly*, 29, 4, Autumn 2006, pp. 51-65.

51. A. Ehteshami, and Mahjoob Zweiri, *Op.cit.*, p. 107.

۵۲. متکی به چهار هدف اشاره کرد: نظر به پیوند امنیت جمهوری اسلامی ایران با منطقه آسیای مرکزی، بدیهی است امنیت پایدار در منطقه نیازمند حضور و همکاری جدی ایران در ترتیبات امنیت منطقه‌ای است؛ استفاده از جایگاه جهان اسلام در پیوند میان اسلام واقعی و صلح‌گرا با مردم منطقه و دوری دولت‌ها از تندروی‌های بی‌مورد نسبت به مسلمانان در قالب مبارزه با افراط‌گرایی اسلامی؛ هم‌سوئی اهداف جمهوری اسلامی ایران با اهداف کلان سازمان در سطح روابط دوجانبه با اعضا؛ وجود اقتصاد همگن و مکمل برای کشورهای عضو و برخورداری از ظرفیت‌ها و توانمندی‌های فراوان و قابل‌عرضه که می‌تواند در چهارچوب یک سازوکار منسجم موجبات رشد و توسعه متقابل اعضا را فراهم کند و مبارزه با تروریسم و تولید و قاچاق مواد مخدر.

۵۳. سخنرانی منوچهر متکی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران: چهاردهمین همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز، با عنوان: «سازمان همکاری شانگهای: فرصت‌های پیش رو»، (تهران: ۹-۸ آبان ۱۳۸۵).

۵۴. روزنامه کیهان، ۱۳۸۶/۵/۲۷، صفحه نخست.

۵۵. سایت ریاست جمهوری اسلامی ایران، عناوین اخبار، ۱۳۸۵/۳/۲۶.

۵۶. سایت ریاست جمهوری اسلامی ایران، عناوین اخبار، ۱۳۸۶/۵/۲۸.

۵۷. گرگ واتسون، «سازمان همکاری شانگهای: امنیت ایران در قرن بیست و یکم»، مترجم: فاطمه سلطانی، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال پانزدهم، دوره چهارم، شماره ۵۵، پاییز ۱۳۸۵، ص ۱۶۲.

58. Matthew Brummer, "The Shanghai Cooperation Organization and Iran: A Power- Full Union", *International Affairs*, 60, 2, Spring/ Summer 2007, p. 193.

۵۹. امیرمحمد حاجی یوسفی، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای* (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۴).

۶۰. محسن امین‌زاده، «سیاست خارجی و تهدید منافع ملی و امنیت ملی ایران»، سایت امروز، ۱۳۸۶/۸/۸.

- محسن امین‌زاده، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۸۵»، سایت امروز، ۱۳۸۶/۱۱/۱۶.

- محمد صدر، «نگاهی به سیاست خارجی دولت نهم»، سخنرانی در بنیاد باران، سایت بهارستان ایران، ۱۳۸۶/۱۱/۲.

61. A. Ehteshami, and Mahjoob Zweiri, *Op.cit.*, p.107; Mark Gasiorowski, "The New Aggressiveness in Iran's Foreign Policy", *Middle East Policy*, Vol. XIV, No. 2, Summer 2007, p. 59; and Julia Snegur, *Op.cit.*, p. 45.

62. A. Ehteshami, and Mahjoob Zweiri, *Op.cit.*, pp. 132-140; Jalil Roshandel, "Iran's Populist President, Strategic Foreign and Nuclear Policy: The Influence of Domestic Politics on the Current Iranian Nuclear Stand-Off", in: Michel Korinman and John Laughland, eds., *Shia Power: Next Target Iran?* (London: Vallentine M. Academic, 2007), pp. 139-141.

63. Amir M. Haji-Yousefi, (2009), "Whose Agenda is Served by the Perception of a "Shi'a Crescent?", *Alternatives: Turkish Journal of International Relations*, (Forthcoming).

